

جمهوری ایرانی

برشالوده « خرد شاد »

خردِ شاد ، خردِ نیرومند هست
 خردِ خود جوش در انسان، بِن حکومت
 خردی که از آن شادی و روشنی میجوشد
 خردِ خود جوش انسان، یا « آسن خرد »
 بهمن، که « شهر ایزد- خرد » است
 هم معمارِ شهر (شهر ساز) و
 هم موعسس حکومت (شهر آرا) هست
 پس : خرد بهمنی در هر انسانی
 هم اجتماع ساز و هم « شهر آرا » هست

آنچه از متون پهلوی زدوده شده است این اندیشه بنیادی فرهنگ ایران است که بهمن ، سرچشمه خرد یست که هم « شهر را بنا میکند » ، وهم خردیست که « شهر را می آراید » ، یا به عبارت دیگر، خردیست که تاءسیس حکومت و نظام و داد (قانون و عدالت) را میکند. از این رو بهمن ، « شهر ایزد خرد » نامیده میشود . این اندیشه ، سازگار با تئوری حکومتی زرتشتی نبود که این دو خویشکاری را، از آن اهورامزدا ی زرتشت میدانستند که سپس

این مرجعیت به موبدان زرتشتی انتقال داده می‌شد. بدینسان این **خرد بهمنی**، «اجتماع‌ساز» و «شهرآرا = آراینده شهر»، که طبیعت هرانسانی شمرده می‌شد، و گرانیکاه تفکر اجتماعی و سیاسی ایرانیان بود، در تضاد با آموزه زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی بود.

درفر هنگ ایران، وارونه تفکر ارسطو، گرانیکاه اندیشه های اجتماعی، «حکومت» نیست، بلکه «پیش - خرد» یا «آسن خرد» یا «خرد بهمنی» یا «خرد خودجوش» یا «خردشاد» در فرد انسانی است. «آسن خرد» در هر فردی که همان خرد بهمنی باشد، به معنای «خرد سنگی» است. واژه «سنگ»، واژه ایست که در اصل، به معنای «پیوند و آمیزش دواصل یا دونیرو بوده است، که سرچشمه روشنی و شادی و سامان یا نظم» می‌گردد، چنانچه در واژه های «هنجیدن، وهنجار و سنجیدن، و سنج، وهنگ، و زنگ و سنگام و سنگار و سنجر» که تلفظ های گوناگون همان واژه سنگ هستند، این معنا را میتوان به آسانی باز یافت.

«سنگ» در اصل، اصطلاحی متناظر با «یوج = یوش = یوژ» بوده است که همان یوغ شدن، یا جفت شدن و یا «سنتز» و یا اقتراست، و از اقتران یا سنتز نیروها و حواس با پدیده ها هست، که «نو»، فرا می «جوشد». همین واژه «جوش» یا «خود جوش» نیز، یکی از شکل های تلفظ واژه «جفت = یوغ = یوج = یوگا = یوش» میباشد. سنگ و یوغ و سپنج (هم که همین معنا را دارد) و «مر»، اصطلاحاتی هستند که بیان «خود جوشی»، از سنتز و اقتران و آمیغ دواصل باهمند.

«جهان سپنجی یا سپنجی سرای» در اصل به معنای «جهان تازه شونده و شاد» بوده است، که انسان آن را با برپا کردن جشن، می پذیرد. با تغییر مفهوم زمان و تحول به گذر، سپنجی سرای،

سپس ، معنای « جهان فانی » گرفته و زشت ساخته شده است .
 سپنجی سرای ، در اصل به معنای « سرای جشن وتازگی » بوده
 است و سپس تبدیل به « سراس گذرا وفانی » شده است ، و این
 درست همان اصطلاح « سکولار » ایرانیست .

سپنج جشنی ، سپنج گذرو فنا شده است، و اکنون هنگام آنست که
 درک اصلی « سپنج جشنی » ، جانشین « درک فنا از گذر » گردد.
 سنگ و یوغ و سپنج و مر، پیوند یست که، سرچشمه
 خودجوشی شادی و روشنی و نظام هست . مثلا « تخم » هم
 در اوستا ، « یوشم = یوش - م » خوانده میشود . به عبارت
 دیگر، هر تخمی و بذری ، چون در گوهرش ، اصل پیوند هست ،
 سرچشمه خود جوش است . از این رو نیز انسان هم ، که مردم
 (مر + تخم) نامیده میشود، اصل خودجوش میباشد . انسان ،
 در فرهنگ ایران هستی خود جوش ، و به سخنی دیگر ، سرچشمه
 ابتکار و نوآوری و ابداع شمرده میشود و این بیان اصالت و «
 ارجمندی = dignity » انسانست . از این رو طبیعت یا فطرت
 انسان نیز در فرهنگ ایران ، « خرد خودجوش » بود ، که « پیش
 خرد، یا خرد مینوی، یا آسن خرد = خردسنگی » خوانده میشود .
 در فرهنگ ایران ، انسان ، برشالوده « یقین از نیرومندی خود » ،
 با بینش شاد ، جهان و اجتماع را می آراست و نظام سیاسی و
 اجتماعی و اقتصادی و حقوقی را پدید میآورد . چنین یقین
 و اطمینان به نیرومندی خود (باور، ور) ، برضد هرگونه « ادیان
 ایمانی » است . اصطلاح « باور، ور » در فرهنگ ایران ، که
 امروزه به غلط به معنای « ایمان » بکاربرده میشود ، چنین
 معنایی را ندارد . سرشاری و لبریزی زندگی در خردش ، یقین
 و شادی از نیرومندی و توانائی خود میآورد . انسان در اندیشیدن ،
 سرشاری و لبریزی، یعنی توانائی هستی و خرد خود را در می
 یابد . انسان درمی یابد که این نیروهای ناگنجا در گوهرش ،

در اندیشه ها ، میشکوفند، میگسترند ، فراخی می یابند. سراسر هستی انسان در اندیشه ، مانند انار یا گل یا پسته ، میخندد و این خنده ، بیان شادی وجودی است.

« شادی همه تن و جان» در خرد ، خنده است . در طبیعت انسان ، اطمینان از نیرومندی خرد خودجوشش هست ، نه احساس محکومیت ، و نه احتیاج به تابعیت از قدرتی فراسوی خود ، که باید او را معین سازد و به او ایمان آورد . طبیعت یا فطرت (گوهر ، بن ، چهره) انسان مانند بسیاری از تئوریهای طبیعت یا فطرت انسان در ادیان و مکاتب فلسفی و سیاسی ، ثبوت در یک عقیده و آموزه یا شیوه نیست . فطرت هر انسانی ، خریدست که در یک راه راست و در یک جهان بینی و در یک سیستم قدرت، پابست و مقید نشده است ، بلکه سرچشمه امکانات است . خرد بهمنی ، در اثر این خود جوشی ، پیکریابی آزادی و ابداع و نوآوری است . آزادی ، داشتن امکانات و توانائی برگزیدن میان امکانات و دگرگونه ساختن واقعیاتست . در هر واقعیتی یابی ، یک امکان ، سایر امکانات را بکنار میزند و تاریک میسازد و می پوشاند و یا نابود میسازد، و یا بر آنها چیره میگردد و آنها را مهار میکند. ولی در هر واقعیتی ، امکانات ، نهفته است ، ولو آنکه آن امکانات، از دید دسترس، خارج ساخته شده باشند . خرد ، هیچگاه اسیر و گرفتار « تنگشدهگی امکان در واقعیت » نمی ماند ، و در زیر هر واقعیتی ، امکانات نهفته را می بیند و کشف میکند و میگذشاید . فطرت در اسلام ، تثبیت شدگی ابدی در تعهد به عبودیت و تابعیت و اطاعت است . در حالیکه خرد خودجوش شاد بهمنی در انسان ، هیچگونه تابعیت و اطاعت و عبودیتی را نمی پذیرد. همچنین ، چنانچه دیده خواهد شد ، دردین ویزدانشناسی زرتشتی ، خرد در اندیشیدن ، محکوم به پذیرش خواست اهورامزدا به کردار معیار خوب و بد ، و گرانیکاه شهر (اجتماع + حکومت) میگردد.

زرتشت و یزدانشناسی زرتشی ، « خودجوشی و ابداع و نوآوری و ابتکار و حق تاءسیس » در همان تصویر « بهمن » و سپس همچنین از آسن خرد در همان تصویر فطرت جفت نخستین انسان (مشی و مشیانه) سلب و طرد میکنند (بندهش) .

چون در فرهنگ سیمرغی- ارتائی ایران ، حکومت و جامعه (= شهر = خستره) هر دو باهم از همین آسن خرد یا خرد شاد بهمنی (خرد هوشنگی) در انسانها ، پیدایش می یابند . مفهوم شهر (خستره) ، اینهمانی « جامعه » با « حکومت » است . ولی اهورامزدا ی زرتشت ، این را درست خویشکاری خودش میداند .

خرد شاد بهمنی که همان خرد هوشنگی است ، همانسان که « پیش خرد » است ، « پیشداد » است . هوشنگ که همان خرد بهمنیست ، پیشداد (پَره + داته) است . پیش (پَره) در پیشداد ، به معنای « بُن و گوهر » است . « داته » که « داد » شده است ، به معنای « بینش ژرفیست که از خرد بهمنی انسانها ، به شکل « قانون و حق و عدالت و نظم » میجوشد . « داته یا داد » ، تنها « عدالت و حق و قانون » نیست ، بلکه عدالت و حق و قانون و نظامیست که استوار بر اندیشه هائیست که از « خرد شاد بهمنی » فرامیجوشد . اینست که « بیداد » ، تنها به معنای آن نیست که عدالت و قانون و حق ، پایمال میشود ، بلکه به معنای آن نیز هست که « خرد های انسانها » که سرچشمه عدالت و قانون و حق و نظم هستند ، پایمال و فرو کوفته میشوند . در اصطلاح « داد یا داته » ، این دو معنا ، از هم جدا ناپذیرند . داد ، عدالت و قانون و حق و نظامیست که باید جوشیده از « خرد شاد بهمنی انسانها » باشد ، تا « داد » باشد . شهر که خستره باشد ، و هم جامعه و هم حکومت است ، باید بر چنین دادی یا چنین « پیشدادی » ، چنین دادی که از خرد بهمنی انسانها میجوشد ، بنا شود .

« ارتاخشتره = اردشیر » ، ارتای شهری (مدنی) است . به سخنی دیگر ، هم ارتای اجتماعی و هم ارتای سیاسی است ، چون خشتره (شهر) هم اجتماع و هم حکومت باهمست و از هم جداناپذیر است . خرد بهمنی ، هم نگرهبان زندگی است و هم سامانده و اداره کننده و آراینده (نظام دهنده) اجتماعست .

این خرد شاد بهمنی که آسن خرد یا مینوی خرد در فطرت یا طبیعت همه انسانهاست ، چهارچوبه هر نظامی و هر قانونی و هر اقتصادی را معین و محدود و مشروط میسازد . هر نظامی و قانونی و دادی ، مشروط به پذیرفته شدن از این خرد شادی آفریننده در گیتی ، در انسانهاست . این خرد است که گیتی را اداره میکند . خود جوشی خرد شاد بهمنی ، بر ضد تابعیت از هر قدرتی است . در آموزه زرتشت و یزدانشناسی زرتشت ، این خرد بهمنی ، تابع روشنائی و بینش اهورامزدا میگردد و بدین سان ، خود جوشی و ابتکار از آن سلب میگردد و زدوده میشود . خرد مشی و مشیانه ، در همان آغاز پیدایش ، بایستی خواست اهورامزدا را معیار نیک و بد و سرچشمه آبادانی (مدنیت و شهر یگری) بدانند ، و گرنه گناهکارند و اهریمنی شمرده شده اند و یکر است ، روانه دوزخ میگردند . در آموزه زرتشت ، بهمن ، دیگر ، بهمن اصلی در فرهنگ ایران نیست ، بلکه ، خود جوشی اش را از دست میدهد . بدینسان زرتشت ، حق موعسس بودن نظام و داد (قانون و عدالت و حق) را از خرد انسانها ، حذف و طرد میکند .

اینست که « بهمن » نیز در یزدانشناسی زرتشتی ، بنام « بزمونه » خوانده نمیشود . در حالیکه مردم یا عوام ، بهمن را « بزمونه » میخواندند . بزمونه ، یعنی ، اصل بزم ، یعنی شادی در زایش و پیدایش ، چون « بز » به معنای زهدانست . بهمن ، خرد یست که در انجمن پیدایش می یابد . خرد بهمنی یا آسن خرد ، اصل اندیشیدن با شادی در انجمن است . اساسا « بزم » ، انجمن

بهمنی بوده است . بزم ، انجمنیست که درشادی باهم میسگالند و مشورت میکنند . سر زمینی ، شاد خوانده میشد که این خرد بهمنی مردمان درانجمن ها ، جامعه و حکومت را میآراستند . ولی درست مفهوم شادی در یزدانشناسی زرتشتی عوض میشود . درمینوی خرد ، سر زمینی شاد شمرده میشود که سرزمین موعمنان به دین زرتشتی و آتشکده های آنهاست و مالکیت در آنجا از آن نیکان یعنی موعمنانست . جای خرد بهمنی خودجوش و شاد در گوهر انسانها را ، ایمان به همه آگاهی اهورامزدا گرفته است . این یقین که نخستین بار در نخستین آدم ایرانی، در جمشید ، عبارت بندی میشد که « ندید از هنر، بر خرد بسته چیز» ، از انسانها زدوده میشود . انسان جمشیدی راه رسیدن به هر هنری را به خرد انسانی، باز میدانست . بر پایه این اصل بود که گفته میشد : « همیشه خرد بادت آموزگار» . تنها مرجع حقیقی آموزش انسانی، خرد انسانی است . از این رو ، باربد، نام لحن دومش را که برای روز بهمن ساخته است ، « آیین جمشید» نامید . خرد بهمنی در جمشید، آیین او هست . دین جمشید، همان خردشادش هست که با بافتن جامه های زیبا و با ساختن خانه و گرمابه و شهر و با کشف بوهای خوش و سنگهای قیمی و یافتن گیاهان و داروهای پزشکی ، شیوه خوشزیستی و دیر زیستی را بر پایه خرد انسانی خودش ، میگشاید ، و درست این خرد شاد، خردیست که خدای تازه وارد نمی پسندد و هنگام اوج پیشرفت این خرد را که جشن نوروز باشد ، اینهمانی با روزی میدهد که خرد انسانی، همکار اهریمن میگردد، و روز جشن پیدایش جهان ، تبدیل به روز « هبوط انسان و به دونیمه شدن انسان » میگردد . خردی که خودش میتواند با بینشش، شادی را در گیتی بیافریند ، سرکشی از خدای تازه است و کیفر چنین خردی ، اره شدن هستی انسان به دو نیمه است .